

چند سال پیش از این، کتاب دیوان و مقالات شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا را در دست داشتم و به هنگام خواندن مقدمه عالمانه و پُر احساسی که استاد سید محمد دبیرسیاقی بر این آثار نوشته است اندوه جانکاهی مرا در بر گرفت و در آن شبگاه دگربار یاد فداکاری‌ها و جانفشانی‌های دهخدا در دوران نهضت ملی ایران در خاطرم زنده شد.

درباره مقام شامخ دهخدا و گنجینه فرهنگی گرانبهائی که از او بجا مانده، کتابها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده است؛ همچنین از مجاهدت‌ها و دلیری‌های دهخدا در جنبش مشروطه‌خواهی - افزون بر مقالات مندرج در روزنامه صوراسرافیل - اسناد و نوشته‌هایی در اختیار نسل جوان میهن عزیز ما ایران قرار دارد. ولی متأسفانه آنچنان که باید و شاید به دفاع جانانه‌ای که دهخدا از اهداف نهضت ملی ایران و دولت دکتر محمد مصدق نمود؛ و به اذیت و آزاری که از این رهگذر به این آزادمرد فرزانه رسید - گذشته از چند مقاله پراکنده - توجه نشده است.

باری، آن تألمات مرا به اندیشه فراهم آوردن مجموعه‌ای کشاند که در آن - تا حد مقدور - تمام اسناد و نامه‌ها و مقالات و خاطرات و گفتارهایی که درباره این دوره از حیات دهخدا است گرد آمده باشد. در پیگیری این امر بود که در قدم اول مصاحبه و مقاله‌ای از مرحوم دهخدا که در آن دوران در روزنامه «باختر امروز» درج شده بود تهیه کردم. مقاله در روز سه‌شنبه ۹ تیر ماه

۱۳۳۲ و مصاحبه در ۲۳ تیر ماه همان سال در «باختر امروز» منتشر شده بود؛ یعنی درست ۳۵ روز پیش از وقوع کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق. دهخدا در مقاله مذکور، نهضت ملی را تداوم جنبش مشروطه‌خواهی می‌داند و هموطنانش را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

«در این موقع که وطن عزیز ما لحظات بحرانی عظیمی را طی می‌کند وظیفه هر فرد است که آنچه را بخیر و صلاح مملکت می‌داند بیان کند و هموطنان خود را به جریانات روز و سیاست‌های مخرب اجانب متوجه سازد. و بهمین علت نگارنده این سطور که عمری از نزدیک ناظر جریانهای وقت بوده و همیشه هدفی در دوره زندگانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی و تعالی ملت نداشته چنین احساس کرد که در این موقع خطیر باید از اظهار نظر خودداری نکنند مبادا در آینده پیش وجدان خود شرمسار شود.

هموطنان عزیز باید بخاطر بیاورند که نهضت مشروطه‌خواهی ایران اساساً نهضت ضد استعماری بود و هدفی جز استقلال مملکت نداشت. شاهد این دعوی مقالات سیدجمال‌الدین مرحوم در عروة الوثقی و روزنامه قانون و ثریا و پرورش و حبل‌المتین کلکته و کتاب ابراهیم‌بیک و امثال آن است. توضیح آنکه مردم وطن پرست مملکت چون می‌دیدند اجانب دارند بر تمام شؤون مملکت مسلط می‌شوند و با تحصیل امتیازات دایم خُرده خُرده استقلال اقتصادی و سیاسی ما را از میان می‌برند و برای وصول به مقاصد سوء خود با کمال سهولت بر یک تن از مردم ایران که شاه نامیده می‌شود بعلت ضعف نفس او یا بوسیله تهدید یا تطمیع او مسلط می‌شده‌اند در صدد برآمدند که وضع را تغییر دهند و در مقابل اجانب مردم را بیدار و مجهز کنند و بعبارت دیگر رژیم مشروطه را در ایران مستقر نمایند...

بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود اساس نهضت مشروطیت ایران اولاً همان نهضت استقلال‌طلبی و ضد استعماری و برای جلوگیری از دادن امتیازات متوالی به روسیه تزاری و انگلستان بوده و موضوعات دیگر هر اندازه هم مهم باشد در درجه دوم از اهمیت قرار گرفته و از لوازم مشروطیت بوده است. این یادآوری از آن جهت است که هموطنان عزیز بدانند نهضت ملی امروز ایران در اساس با نهضت مشروطیت یکسان است و امروز هم ملت ایران هیچ امری را ولو بسیار مهم باشد با استقلال اقتصادی و سیاسی مملکت و قطع آبادی بیگانگان برابر نمی‌کند و همه چیز را در صورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد و غیر از آن هم نباید باشد. زیرا تا سلطه اجانب از مملکت قطع نشود و ملت ایران روی پای خود نایستند هیچیک از مفاهیم آزادی و دموکراسی و ترقی و تعالی مملکت و حتی دیانت و اخلاق و سایر آرزوهای ملی تحقق‌پذیر نیست...

امروز تکلیف عموم ملت ایران از وضع و شریف، کوچک و بزرگ این است که با جان و دل

به دولت ملی و نهضت ملی کمک کنند و از بذل جان و مال در راه توفیق نهضت خودداری ننمایند.»

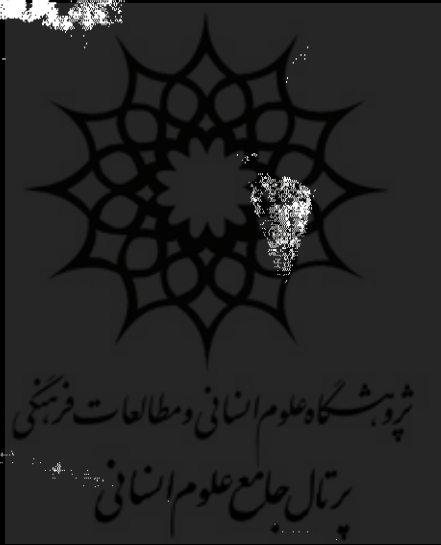
بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز دهخدا در دفاع از حقانیت نهضت ملی ایران لحظه‌ای از پنا ننشست و با وجود آزار و اذیتی که بواسطه طرفداری از شخصیت دکتر مصدق بر او روا داشتند، در جریان محاکمه مصدق با جمع‌آوری اسناد و دلایل به یاری سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل تسخیری دکتر مصدق برخاست. زیرا دادستان نظامی که در برابر دفاعیات مصدق و سخنان بی‌پروای او پاسخی نداشت و عاجز و درمانده بود، دست به حربه ناجوانمردانه‌ای یازید و اتهام بی‌اساس بی‌دینی را به مصدق نسبت داد. سرهنگ بزرگمهر در رد این اتهام از یادداشت‌هایی که دهخدا در اختیار او گذارد، بهره بسیار برد.

آشنائی دورادور دکتر مصدق با دهخدا به اوایل دوران مشروطه باز می‌گردد، ولی دوستی و همکاری صمیمانه این دو انسان آزاده در جریان انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی آغاز شد. داستان این آشنائی که در برگزیده نکات تاریخی و آموزنده‌ای است از قلم دکتر مصدق خواندنی است:

«مجلس سوم به شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نماینده‌ی طهران اظهار تمایل نمود و انتخابات طهران برای آن عده نمایندگان که قبل از افتتاح مجلس متصدی بعضی از امور شده و از کار دست نکشیدند و همچنین آنهایی که از مجلس خارج شدند و در تشکیل دولت شرکت نمودند تجدید شد و انجمن مرکزی انتخابات مرا بعضویت یکی از انجمن‌های فرعی که در مسجد سراج‌الملک واقع در خیابان برق تشکیل می‌شد انتخاب نمود.

در این انجمن با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم همکار شدم و همکاری صمیمانه‌ای که بین ما پدید آمده بود سبب شد یکی از روزها که می‌خواستیم با هم از مسجد خارج بشویم مرا بخانه حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم.

از حلف وحشت داشتم. چونکه پدرم میرزا یوسف مستوفی الممالک، صدراعظم ناصرالدین شاه و پسر عموی خود را در خصوص یک ملک موروثی موسوم به «اک» واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی قسم داد که طول نکشید صدراعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر ایجاد رعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر می‌شد. و از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره‌ی دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط می‌دانستم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال



بود و دیگری حزب دموکرات و بعد هم که به طهران آمدم می‌شنیدم که عده‌ای از افراد حزب اعتدال به رهبری مرحوم آقا سید حسن مدرس و حاج آقا شیرازی و عده‌ای دیگر به رهبری حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی و میرزا محمد صادق طباطبائی سناتور فعلی اداره می‌شوند. ولی از اینکه این دو دسته از چه اشخاص تشکیل شده و هدف معنوی آنها چیست اطلاعات کافی نداشتم و سکوت نیز از این جهت بود که به شادروان دهخدا علاقه داشتم و نمی‌خواستم دعوت او را قبول نکنم.

در قانون شرع قسم وقتی جایز است که مدعی نتواند برای اثبات ادعای خود دلایل کافی اقامه کند و حاکم برای فصل خصومت به مدعی علیه تکلیف قسم نماید. در صورتیکه تقلید ما از ممالک غرب که هر کس را برای تامین رفتار آینده‌اش قسم بدهند و یادکنندگان وفا به عهد نکنند سبب شده است که رعب سوگند از دلها برود و این حربه که در زندگی ما بسیار مؤثر بود بی‌اثر شود... کسانی که به حفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی‌کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند.

خلاصه اینکه از خانهدی دولت‌آبادی که خارج شدم خود را یکی از اعضای با وفای حزب اعتدال می‌دانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دو دسته در خانه خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دو دسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند. ولی مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضا مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیئت مدیره «شرکت خیریه‌ی پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ جلسه خود را تحت ریاست شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله در دارالفنون تشکیل داده بود علامه و من هم در آن عضویت داشتیم، دهخدا از من گله نمود و گفت ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید. چون این حرف منطقی نداشت و استعفای آنها دلیل موجهی نبود که من استعفا بدهم گفتم شما که از مؤسسين حزب و از همه چیز باخبر بودید چه علت داشت که مرا به عضویت آن دعوت نمودید؟ گفت از این جهت که ببینید ما در چه آتشی می‌سوزیم. گفتم نفهمیده‌ام وارد شدم بگذارید فهمیده خارج گردم.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده‌ای از سران هر دو دسته از ایران رفتند و تا خاتمه‌ی جنگ اول جهانی مراجعت نمودند و بالنتیجه حزب اعتدال از بین رفت.

(کتاب «خاطرات و تألمات مصدق» صفحه ۸۴ - ۸۷)

باری، در ادامه کوشش برای آماده ساختن مجموعه‌ای با عنوان «دهخدا و نهضت ملی ایران»، نامه‌هایی نیز به شخصیت‌هایی که در دوران نهضت ملی با علامه دهخدا و دکتر مصدق دوستی و

همکاری داشتند نوشتم. از جمله نامه‌ای به سرور ارجمند آقای دکتر مهدی آذر، وزیر فرهنگ دولت مصدق و یکی از نزدیکان دهخدا، نگاشتم و از ایشان درخواست نمودم تا مطالبی در این باره مرقوم دارند. چیزی نگذشت که پاسخ محبت‌آمیزی همراه با خاطرات جالبی از ایشان دریافت کردم که از هر جهت ارزشمند و حاوی آگاهی‌های سودمندی است. امید دارم آنچه تاکنون گرد آورده‌ام زمانی کامل و آماده چاپ شود.

در دیداری که اخیراً با دوست مهربانم آقای دهباشی داشتم، آگاه شدم که ایشان در نظر دارند یادواره‌ای برای علامه دهخدا انتشار دهند و از بنده نیز خواستند که بخشی از یادداشت‌هایم را در اختیارشان بگذارم. این مقدمه و چند خاطره از دکتر مهدی آذر را بدین منظور برگزیدم که به خوانندگان بخارا پیشکش می‌شود.



«... من مرحوم دهخدا را از طریق تألیفها و چرند و پرندا و جانفشانیهایش در راه مشروطه و آزادی شناخته بودم. در ایامی که تازه به وزارت فرهنگ رفته بودم او در ضمن یادداشتی خواسته بود که دو نفر از آقایان فرهنگیان را تعیین بکنم تا در تنظیم و تدوین لغتهایی که او در ورقه‌های کوچک بصورت فیش نوشته بود به آقایان دیگری که به این خدمت گماشته شده بودند کمک بکنند. من دو نفر فرهنگی را که انتخاب کرده و در نظر گرفته بودم همراه خود به خدمت او بردم. مرحوم دهخدا در آن ایام خودش در تدوین و تنظیم فیشها شرکت نمی‌کرد و در اطاقش می‌نشست و در ضمن ملاقات اول از خستگی و ناراحتی قلبی که موجب عدم شرکت او در تنظیم فیشها بود گله کرد. همچنین بیدار خوابیش را اظهار نمود. من بعنوان طبیب علی‌العجالت تقلیل صرف چای و قهوه را توصیه کرده و دم کرده‌ی گلبرگ تیول (زیرفون) و برگ شاه‌پسند که دوافروشها به اسم فرانسه‌اش وژون می‌گفتند و هر دو خیلی رایج بودند تجویز کردم. او از این قبل در نامه‌هایی که گاهی به من می‌نوشت طبیب و وزیر عزیزم خطاب می‌کرد قلم خودنویسی داشت که کهنه و فرسوده بود و دیگر کار خودنویسی از آن نمی‌شد و دهخدا با مرکب و دوات از آن استفاده می‌کرد و می‌نوشت. روزی با ارائه آن گفت که در مدت متجاوز از سی سال بیشتر تألیفها و نوشته‌های خود را با آن نوشته است. روزی هم ورق کاغذ کبودی که در آن زمان به کاغذ قند معروف بود (بمناسبت آنکه سابق کله قندهای روسی را در کاغذی مانند آن می‌پیچیدند) و روی آن اشعاری نوشته شده بود بمن داد و گفت شما چون ترکی می‌دانید خواهید توانست این شعرهای آخر عمری مرا که به ترکی فارسی است بخوانید. من در خواندن شعر اول که «شاه گلیب محله میزه خوش حالیمیزا خوش حالیمیزا» بود مردد ماندم چونکه وزن و قافیه آن بنظرم درست نبود. مرحوم دهخدا گفت این شعر به اسلوب رایج محاورات عمومی است و باید اینطور

خوانده شود: «شاه گلیب مله میزه خوشالیمزا». در شعرهای بعد از این شعر صحبت از شاه و چرچیل و حرفهایی از این قبیل بود. دهخدا ورقه اشعار را بیادگار به من لطف کرد. من آن ورقه و نامه‌های دهخدا را با عکسها و نامه‌ای که اردشیر زاهدی در زمانی که مترجم و تقریباً منشی فارسی آقای «وارن» مدیر اصل چهار ترومن Truman و هیئت مشترک آن در ایران بود فرستاده بود و من آنها را دسته کرده با نامه‌ها و درخواستها و توصیه‌های نمایندگان مجلس و اشخاص مختلف دیگر در گوشه اطاق کتابخانه‌ام گذاشته بودم تا سر فرصت بررسی و تهذیب بکنم. متأسفانه بعد از کودتای ۲۸ مرداد که بگیری بگیری و تبعید و اعدام معمول شده بود اهل منزل فقط عکس‌ها و اوراق ضمیمه آنها که حاکی از تاریخ و محل گرفته شدن عکس بود جدا کرده و بقیه را در کیسه‌ای ریخته بیاد فنا داده بودند؛ از بیم آنکه ممکن بود بدست مخالفان افتادن آنها اسباب درد سر برای من و نویسندگان نامه‌ها بشود و به این ترتیب در مدت زندانی بودن من اوراق یادگاری مرحوم دهخدا چنانکه توشتم بیاد فنا رفته بود و دیگر آه و افسوس من درباره از دست رفتن آنها بی حاصل است. اما احتمال این هست که نسخه شعرهای مذکور دهخدا در میان اوراق باقیمانده از آن مرحوم موجود باشد.

یکی دیگر از خدماتی که مرحوم دهخدا به من پیشنهاد کرد ساختمان تالار درازی با نیمه پنجره‌ها در دو طرف و در ورودی در یک سر آن در حیاط بزرگ منزل او بود. او خود اندازه این تالار و وضع نیمه پنجره‌ها و محل در ورودی را یادداشت کرده بود و مقصودش این بود که آقایان متصدی تنظیم و تدوین فیش‌ها در دو طرف میز وسط تالار مقابل هم بنشینند و در موقع لزوم براحتمی تبادل نظر بنمایند. من معاون و معمار اداره ساختمان وزارت فرهنگ را بنزد دهخدا بردم تا بار دیگر درباره محل و ابعاد و وضع و جهت و روشنایی و در ورودی مشورت و تبادل نظر کرده و هزینه آنرا برآورد نمایند. من قسمتی از هزینه را بمناسبت آنکه خانه مسکونی مرحوم دهخدا موقوفه وزارت فرهنگ بود از محل درآمد اوقاف و محل‌های ساختمانی دیگر وزارت فرهنگ تأمین کردم و ساختمان شروع شد ولی بواسطه کودتا و زندانی شدنم در تعقیب آن از عاقبت آن بی‌خبر ماندم. چون بعد از آزاد شدنم باز گاهی بملاقات و طبابت او و بستگانش که در ساختمان و حیاط کوچک طرف دست چپ دالان در ورودی بزرگ واقع بود می‌رفتم دیدم که ساختمان تالار مورد بحث تمام نشده است. بهانه ناتمام ماندن هم کسر بودجه بود. شاه بواسطه کینه و عداوتی که نسبت به آزادی خواهان و مخصوصاً یاران و همکاران مرحوم مصدق و طرفداران او داشت دستور تخلیه آنجا را صادر کرده بود ولی مأموران این کار نظر به بیماری مرحوم دهخدا مسامحه کرده بودند تا موقعی که او فوت کرد و برحمت حق پیوست. شایع بود که اجازه نداده بودند در محلی که او وصیت کرده بود دفن شود و العاقبة للمتین.